

## در حاشیه مخزن الغرائب

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

### تذکره مخزن الغرائب

شیخ احمدخان هاشمی

به اهتمام: دکتر محمد باقر

تذکره مخزن الغرائب. شیخ احمدخان هاشمی  
سندیلوی. به اهتمام: دکتر محمدباقر (ج ۴)، مرکز  
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، (۱۳۷۱/۱۹۹۳) و زیری.

بگذشت نوای غم سیرایان  
از اول نامه تا به پایان  
هم نشر به خاک و خون فتاده  
هم نظم ره جگر گشاده  
فیضی (ص ۲۶۵)

اینکه دارای ارجاعات بیشتری در حاشیه است. هر چند  
بعضی نواقص که در مورد مجلد سوم گفتیم، رفع نشده؛ مثلاً  
اغلاط چاپی فراوان دارد، علاوه بر این غلط خوانی هم دارد و  
ویرایش نشده است.

نمونه ای از اغلاط چاپی:

ص ۲۲: قطمیر و نظمیر (که صحیح آن نقیر و قطمیر است)

ص ۲۹۰: خواجه محمد بن محمود دیدار فانی (که

صحیح آن دهدارفانی است)

ص ۳۹۰: شیخ محمد شبستری (که صحیح آن محمود

شبستری است)

ص ۷۱۵: از فرق تا قدم همه کس در نخ و تسبیح است [؟]

با توجه به اینکه این تذکره مفصل دربرگیرنده اطلاعات

فراوانی بویژه از دوره سبک مشهور به هندی است و به علاوه

منتخبیات زیاد و جالبی از بعضی شاعران دارد که دیوانشان به

آسانی دستیاب نیست، لذا خوب بود که در چاپ و ویرایش و

تصحیح آن دقت بیشتری به عمل می آمد. در این فاصله

تذکره مخزن الغرائب تألیف شیخ احمد علی خان  
سندیلوی به سال ۱۲۱۸ هـ ق تألیف شده و شامل احوال و آثار  
۳۱۴۸ تن از شاعران پارسی گوی تا اوایل قرن سیزدهم  
هجری است. مجلد اول و دوم این کتاب به اهتمام دکتر  
محمدباقر در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۰ جزء انتشارات دانشگاه  
پنجاب لاهور به چاپ رسید و مجلد سوم را در ۱۹۹۲ مرکز  
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به طبع رسانید که اینجانب  
طی مقاله ای مندرج در نشر دانش (مرداد و شهریور ۷۱) آن را  
معرفی نمودم. اینک مجلد چهارم این کتاب که در مجموع به  
اندازه سه مجلد چاپ شده قبلی است و شامل حرف عین تا  
میم است، به وسیله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
(۱۳۷۱/۱۹۹۳) در دسترس اهل تحقیق قرار گرفته است.  
خصوصیت این مجلد این است که حرف «عین» را که در  
مجلد سوم ناقص چاپ شده بود، به طور کامل دارد و دیگر

سر به میر نامه ما شرح جگر سوختگی است  
دود برخیزد اگر ببال کسوتر کناوند  
(ص ۲۰۴)

خوش زمینی است سر کوی محبت که شود  
همه با مهر بَدَل کینه افلاک آنجا  
(ص ۲۰۸)

آن شوخ به قتل من دلخسته میان بست  
در مرثیه ام معنی باریک توان بست  
(ص ۲۱۶)

با من چو بخندید از آن در خوشاب  
بر چهره ز شرم دست را کرد نقاب  
عکس لب او ز پشت دست پرتاب  
می تافت چو از جام بلورین می ناب  
(ص ۲۹۵)

رفتم به طبیب و گفتمش بیمارم / بر من نگر نیست  
وز اول شب تا به سحر بیدارم / درمانم چیست؟  
نظم چو طبیب دید گفت از سر لطف / گریان گریان  
جز عشق نداری مرضی پندارم / مطلوب تو کیست؟  
(ص ۲۹۹)

می گذشتی از گلستان مست آن روی نکو  
خلق چون دیدند گلها را ز دامن ریختند  
(ص ۳۰۴)

چشم تو چه داند که من از او چه کشیدم  
از نشوره خود می چه خبیر داشته باشد  
(ص ۳۰۹)

آلوده شراب فغانی به خاک رفت  
آه از مسلاتکش کفن پاره [تازه] بو کنند  
(ص ۳۴۳)

می توان دید ز لطف بدنت جوهر جان  
جان من فدای تو چه نازک بدنی  
(ص ۳۶۶)

فصیحی رد کفر و ننگ ایمانم نمی دانم  
که در عذر کدامین جرم استغفار باید کرد  
(ص ۳۸۳)

متأسفانه دکتر محمد باقر مصحح کتاب (که خدمات  
شایسته ای به زبان فارسی کرده بود) در گذشت. ان شاء الله  
طبق قولی که داده شده (مقدمه، صفحه د) مرکز تحقیقات،  
بقیه این کتاب را به چاپ برسانند و جلد اول و دوم را تجدید  
طبع کنند تا فایده آن کامل گردد.

ما در این گفتار بعضی اشعار زیبا را که غلط چاپ شده  
به صورت صحیح می آوریم تا ضمن تصحیح اغلاط (برای  
چاپ بعدی کتاب) خواننده مقاله با ذوق و سلیقه و  
حسن انتخاب مؤلف آشنا شده باشد و از شعر نیز لذت  
روحي ببرد.

مگر سیل سرشکم شد شتابان جانب دریا  
که ابر اندر هوای تو به خون آلوده می گردد  
(ص ۱۴)

درنگیرد صحبت عرفی به شیخ جامعه [صومعه]  
کاو به زیور دشمن و عرفی به کودن دشمن است  
(ص ۳۱)

شوخی که مباح داند خون خوردن  
آمد چو پس از هزار عذر آوردن  
بنشست زمانی و دلم با خود برد  
گویا آمد برای آتش بردن  
(ص ۱۱۱)

سلیمانی من همین بس که هرگز  
به آزار موری نبستم میان را  
(ص ۱۲۸)

بود همچو مژگان خود دلنشین  
چو دست آن صنم در نگار آورد  
(ص ۱۳۱)

امشب که خیال تو مرا شمع نظر بود  
در کلبه ام از روشنی گریه سحر بود  
(ص ۱۴۴)

ندانم به ساقی چه هارو نمود  
که خود وعظ می کرد و در گریه بود  
(ص ۱۵۲)

همیشه بلهوس بی حیا و عاشق بیل  
نشسته در پیش آن و ستاره بر درش است این  
(ص ۱۶۲)

دشت غم را هر طرف دیوانه خوئی دیگر است  
هر بن خاری در او زولیده موئی دیگر است  
(ص ۱۹۴)

۱. در تذکره پیمانه احمد گلچین معانی، ص ۲۹۵ صورت صحیح شعر  
چنین است:

ندانم به واعظ چه هارو نمود  
که خود وعظ می کرد و در گریه بود

جز دم تیغ تو آبی به شهیدان نرسید  
بیکی بین که کسی بر سر ایشان نرسید  
(ص ۶۰۲)

ز تأثیر دعای زاهدان سودی نمی بینم  
جو انمردی مگر از حلقه رندان برون آید  
(ص ۶۰۲)

روز جزا فدای تو گُردم چه می کنی؟  
این کشتکان اگر طلبِ خونبها کنند  
(ص ۶۰۵)

چو ریخت خون رقیب آن بلای جان فرمود  
که هست خاطر من مایل شکار دگر  
هنوز داشت سخن زیر لب که پیدا شد  
قتیل<sup>۳</sup> نام جوانی گناهکار دگر  
(ص ۶۰۷)

زیس لذت در اقرارش بود در خلوت نازش  
خطائی رفته از دست من و انکار نتوانم  
(ص ۶۱۳)

دریای خون چو قطره باران چکد ز ابر  
بندد تَتق<sup>۴</sup> به روی هوا گر غبار من  
(ص ۶۲۰)

ای آنکه طبع همت تو در سخا گداست  
ای آنکه گوش عبرت تو در وفا کراست  
(ص ۶۵۲)

نه نوائی نه سرودی نه گدازی نه تبی  
دل بیدرد چنین، قسمت کافر نشود  
(ص ۷۱۳)

به بوسه بازی او هر چه داشت باخت کلیم  
نمی نشیند نقشش در این قمار افسوس  
(ص ۷۷۲)

هر دم مشو سوار به عزم شکار من  
آتش مزین به خانه زین شهسوار من  
(ص ۷۸۰)

به این خوشم که سخنهاى غير در حق من  
چو آه و ناله من در دل تو بى اثر است  
(ص ۳۹۰)

تو عاشق دیده و من عاشق معشوق نادیده  
مرا آغاز عشق است و ترا انجام پرکاری  
(ص ۳۹۴)

بیقراری نگر ای دوست که با سوز درون  
نشود گرم به شبهای غمت بستر ما  
(ص ۴۲۵)

سربه دنبال دل به در خود داریم  
هر زمان چشم به راه خبر خود داریم  
(ص ۴۸۷)

موج زن شد بحر آتش از دل سوزان ما  
نوح گو بگریز، آتشبار شد طوفان ما  
(ص ۵۲۷)

زیان در خموشی چورام تو شد  
طرب کن که دشمن به کام تو شد  
(ص ۵۳۴)

بازم نشسته تا مژه در دل نگاه کیست؟  
روزم سیاه کرده چشم سیاه کیست؟  
زیس که کوه کشیده ست نم ز ابر مطیر<sup>۲</sup>  
توان کشیدنش از سنگ [خاک] همچو موز خمیر  
(ص ۵۳۹)

خوشا آغاز عشق نونبازی  
که کفر و دین گرو کرده به نازی  
نباشد کار او جز جانسپاری  
نخواهد مرهمی جز زخم کاری  
(ص ۵۴۵)

تنها ز حرام تو نه هوش از سر رفت  
تا عرش برین ناله مرغان هوا رفت  
(ص ۵۹۱)

شهسواری اسب در میدان کثرت تاخته  
از زمین تا آسمان گردوغباری بیش نیست  
(ص ۵۹۳)

۲. مطیر: بارانی، بارنده

۳. محمدحسین قتیل لاهوری متوفی ۱۲۴۰ در زمان حیات خود شهرت عجیبی در غزل یافت و حتی به گفته غالب (متوفی ۱۲۸۵) او را در ردیف نظیری نیشابوری می گذاشتند اما آن شهرت به سرعت فرو نشست. حق آن است که غزلش از شور و سوز و حال خالی نیست و صریح و ساده است. قتیل چون استاد و مراد مؤلف بود متخبات زیاد از او آورده است (ص ۶۳۵ و ۵۷۰)

۴. تتق بستن: پرده و چادر زدن

خیال زلف مشکینش شنی پیچید در خوابم  
سحرگه چون شدم بیدار عنبر بود در دستم  
طیب از روی دلسوزی به یار شعله خویش گفت  
ز نبض عاشق گمنام اخگر بود در دستم  
(ص ۷۹۸)

رُخس را ماه گفتم شهری از گفتار من پُر شد  
ز دندانش سخن گفتم دهان من پراز دُر شد  
(ص ۸۱۶)

افسوس که پیک عمر راهی کردیم  
مردانه نزیستیم و داهی<sup>۵</sup> کردیم  
در نامه نماند جای یک نقطه سفید  
از بس که شب و روز سیاهی کردیم  
(ص ۸۱۱)

همچو گل چاک مکن جامه ات از لطف بدن  
می توان یافت که در دل چو خیال است ترا  
(ص ۸۱۳)

عشق به قلاب سر زلف او  
مرغ دلم کُشته و آویخته  
(ص ۸۲۱)

اینک چند عبارت از کتاب که هم کیفیت نشر مؤلف را نشان می دهد و هم آگاهی هایی از نظرات او و احوال مشاهیر ادب به دست می دهد:

«فیضی بارها می گفت که سگ بر آدم ترجیح دارد» (ص ۲۶)

«غنی از تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقی را به آب نشست ... در حالت نزع او، شعرای کشمیر به عیادت او رفتند. غنی گفت: چراغی بودم که می بایدم خاموش شد. شما را به خدا می سپارم ...» (ص ۲۱۱-۲۱۲)

«شیخ [محمد] علی حزین جامع<sup>۶</sup> طرز شعرای اولین و آخرین است» (ص ۳۱۶)

«چلبی بیک تبریزی، فارغ، مشهور به علامه تبریزی در شیراز تحصیل علوم از ملا میرزا جان [باغ نوی] نموده، در عهد اکبر پادشاه به هند آمده، در رد انبیا علیهم السلام رساله ای نوشت، در همان زمان به مرض آکله سوراخ شده داخل جهنم گردید و لعنت و نفرین تا دور قیامت<sup>۷</sup> بر او باقی ماند» (ص ۳۱۰)

«حکیم فغفور لاهیجی ... روزی در مجلس شاهزاده (نورالدین جهانگیر) نشسته بود که کاسه نوازی<sup>۸</sup> به تردستی تمام مجلس را محظوظ کرده بود، مگر شاهزاده چندان از او

خوش نگردید، چرا که او در چینی نوازی ناقص بود. شاهزاده رو به حکیم کرد و گفت که شنیده ام در ایران چینی نواز خوب به هم می رسد. گفت: بلی، اگر مانع نباشد بنده هم در این کار دستی دارد. فرمود: بسم الله، از این چه بهتر؟ حکیم به طریقی کاسه نواخت که شاهزاده فتنه او گشت و او را فغفور خطاب بخشید» (ص ۴۷۱-۴۷۲)

«قاسم گاهی ... از علم تفسیر و هیأت و کلام و تصوف او را بهره تمام بود و در علم موسیقی تصنیف دارد ... اگر چه صحبت مشایخ متقدمین ... را دریافته اما همه عمر به الحاد و زندقه صرف کرده و با این همه آزادگی و ایشار بر وجه اتم داشت و قلندر بسیار و لوطی و لولی همیشه پیش او می بوده اند، و از بس که بنگ می زد لهذا تخلص خود را گاهی نمود و بدان مباهات داشت. بگیرم که او گیاه [= حشیش] خورد و یا ملحد<sup>۹</sup> شد به مردم چه ضرر و نقصان؟ او داند و کار او، مؤاخذه از اوست نه عوض او از دیگران» (ص ۷۲۱-۷۲۲).



۵. داه: کنیزك، كُلفت.

۶. رجوع کنید به برگزیده اشعار سبک هندی، علیرضا ذکاتوی قراقرلو، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، صص ۵-۶ و ۳۹۳.

۷. به قرینه کلمه «دور قیامت» این شخص احتمالاً نقطوری بوده است. می دانیم که نقطوریان گریخته از ایران به دربار اکبر بآبری پناهنده شدند.

۸. چینی نوازی و کاسه نوازی به این صورت بوده که کاسه های مختلف که هر کدام نتی را ادا می کرد پیش رو چیده؛ مضراب چوبی می نواخته اند، و یا در چند کاسه به مقدارهای متفاوت آب می ریخته اند و صدایی که از هر کدام برمی آمد نت معینی را ادا می نموده است. (نیز رجوع کنید به اکبر نامه ابوالفضل مبارکی، ج ۱، ص ۳۶)

۹. قضاوت مؤلف درباره الحاد فارغ تبریزی و قاسم گاهی، بسیار متناقض است.